

حکایت تفاهم بلندمدت مورچه و گنجشک



امید مهدی نزار شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم، در بیشه‌ای واقع در سرزمین‌های شمالی، گنجشک و مورچه‌ای با هم دوست شدند. شدت دوستی آن‌ها به حدی بود که صبح‌ها به دیدار یکدیگر می‌رفتند و در باره مفاهیم بنیادین هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه و مسائل روز سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و بین‌المللی و آخرین

تحولات منطقه با یکدیگر به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند. پس از بحث و تبادل نظر، مورچه به جمع‌آوری آذوقه مشغول می‌شد و گنجشک نیز به جست‌وخیز بر روی شاخه‌های درختان می‌پرداخت. روزی پس از بحث و تبادل نظر در موضوعات مورد علاقه، گنجشک به مورچه گفت: دوست من، تو چرا این‌قدر خودت را به زحمت می‌اندازی و روزی ده تا دوازده ساعت کار می‌کنی، بدون اینکه استراحتی داشته باشی؟ مورچه گفت: اولاً من از کار لذت می‌برم. دوم اینکه زمستان سخت در پیش است. کاش توهم آینده‌نگری می‌کردی و کمی آذوقه برای فردای خود ذخیره می‌کردی. گنجشک گفت: دوست من، حیف این وقت خوش و هوای عالی نیست که آن را با کار کردن و غم‌فردا خوردن از دست بدهیم؟ مگر نشنیده‌ای که گفته‌اند کار مال تراکتور است و نیز گفته‌اند چو فردا شود فکر فردا کنیم. مورچه گفت: بسیار زیبا گفته‌اند. اما من هم گفته‌ام. دیگر خود دانی، روزها و هفته‌ها و ماه‌ها گذشت و تابستان و پاییز رفت و زمستان فرا رسید و جبهه‌های کم‌فشار وارد بیشه شدند و بارندگی آغاز شد و همه‌جا را برف فرا گرفت، به طوری

قصه شهر

سؤال هایی از یک ساختمان ۱۰۰ساله

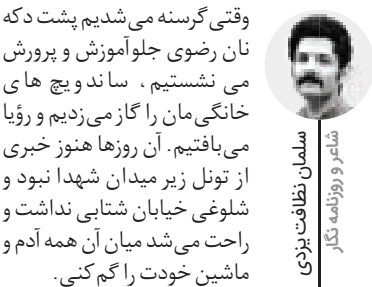
«کارهایی که دوستان با هم می‌کنند

چندان مهم نیست، بلکه مهم این است که آن کارها را با هم انجام می‌دهند و وقتی که با هم می‌گذارند هرگز تلف نشده است.»

فلسفه دوستی/ الکساندر نهاماس

چند ماه از سال ۸۵ هر روز از قاسم آباد حدود یک ساعت سوار اتوبوس می‌شدم تا برسم به میدان شهدا و به ساختمانی در خیابان امام خمینی^(۱) که آرام می‌تکد توجهی را جلب کند کنار آموزش و پرورش کل که آن کلمه گلش به آنجا ابهتی بی‌معنی می‌بخشد، قرار داشت. در اهتی زرد پا شیری رنگ را هل می‌دادم و از راهرویی که موزاییک‌های قدیمی داشت عبور می‌کردم. یک راست می‌رفتم انتهای راهرو و از دری که سمت راست بود عبور می‌کردم و می‌رسیدم به سالن بزرگی که پانزده تا بیست میز بزرگ چوبی و کهنه را در دلش جا داده بود. انتهای سالن پیشخوانی تراسری و بعد از آن قفسه کتاب‌ها قرار گرفته بود و چند کتابدار مواظب سکوت بودند تا کسی آن‌را نشکند. سمت چپ سالن مطالعه میزی بود که ما پشتش می‌نشستیم. مصطفی چون خانه‌شان به کتابخانه نزدیک بود زودتر از من می‌رسید. کتاب‌هایش را روی میز ولو می‌کرد و جوری زیر کلمات و نکات مهم خط می‌کشید که انگار دارد برای یک نفر خط چشم می‌کشد. طوری که سکوت نشکند به هم سلام می‌کردیم. ما برای آنکه بتوانیم و من داشتم در کنار آن درس خواندن از خودم امتحان رفاقت می‌گرفتم. از میان آن همه سالن و کتابخانه که می‌توانستم بروم، انتخاب کرده بودم بروم کتابخانه شریعتی و روبه‌روی مصطفی بنشینم و درس بخوانم. هوای کتابخانه طوری بود که وقتی واردش می‌شدی باور می‌کردی که با کتاب خواندن می‌توانی برای خودت کسی شوی و ما آن قدر ساده بودیم که فکر می‌کردیم با خواندن می‌شود کاری کرد یا حتی سنگی را جابه‌جا کرد. ما در زمان حال مستحیل شدیم و در آینده نیامده برایمان همه چیز در دسترس بود. عمر کتابخانه شریعتی آن روزها از هشتاد سال عبور کرده بود. با گذر زمان، بنای کتابخانه و تاریخ آن محله حالا که به آن نگاه می‌کنم رنگی از شکوه و حسی وصف‌ناشدنی داشت. روبه‌روی کتابخانه

پاساژ بزرگی بود که مردم به بازار روس‌ها می‌شناختندش و داشت کم‌کم از رونق می‌افتاد. صدای مردی چاق که روی صندلی می‌نشست و چند باتری را به قیمت نامعلومی که نمی‌شد دقیق از روی صدایش فهمید، می‌فروخت. ما در ساعت‌هایی که حس و حال خواندن درس نبود، در حوالی کتابخانه قدم می‌زدیم و



شهر و روزنامه نگار حسین رahnema

وقتی گرسنه می‌شدیم پشت دکه نان رضوی جلو آموزش و پرورش می‌نشستیم، ساندویچ‌های خانگی‌مان را گاز می‌زدیم و رؤیا می‌باฟتیم. آن روزها هنوز خبری از توتل زیر میدان شهدا نبود و شلوغی خیابان شتابی نداشت و راحت می‌شد میان آن همه آدم و ماشین خودت را گم کنی. شهر داشت پوست می‌انداخت و ما داشتیم بزرگ می‌شدیم و انگار قرار نبود که آن‌تکه از شهر همه چیزش را برایم رو کند. انگار باید سال‌ها می‌گذشت تا بخش‌های دیگر آن خیابان یا حوالی کتابخانه برایم به‌روزسانی شود، همین چهار پنج سال پیش وقتی دوباره از آن حوالی گذشتم تازه با کافه فولادی انتهایی پاساژ در کوچه روبه‌روی کتابخانه آشنا شدم که می‌شد آنجا‌ها هر خورد و از شتاب روزهای اداری کاست یا برای لحظاتی به نقش‌های زشت و زیبای پاساژ قاب‌سازها خیره شد. انگار یک تکه‌های خیابان امام خمینی^(۲) و حوالی کتابخانه را در نوجوانی و دانش‌آموزی و تکه‌های دیگرش را روزهای جوانی و کامرندی کشف کردم. شاید نقش و سن آدم‌ها در رابطه‌شان با شهر تأثیر دارد. کتابخانه شریعتی دوسال دیگر صد ساله می‌شود و حتماً در تن پیر و ذهن پر از کلمه‌اش صدای خنده‌های ما را ثبت کرده است، حتی اگر کتابخانه ما را فراموش کرده باشد من هنوز جزئیات بیهوده‌ای را در ذهنم ثبت کرده‌ام. مثلاً برای آنکه بتوانم و من داشتم در کنار آن درس خواندن از خودم امتحان رفاقت می‌گرفتم. از میان آن همه سالن و کتابخانه که می‌توانستم بروم، انتخاب کرده بودم بروم کتابخانه شریعتی و روبه‌روی مصطفی بنشینم و درس بخوانم. هوای کتابخانه طوری بود که وقتی واردش می‌شدی باور می‌کردی که با کتاب خواندن می‌توانی برای خودت کسی شوی و ما آن قدر ساده بودیم که فکر می‌کردیم با خواندن می‌شود کاری کرد یا حتی سنگی را جابه‌جا کرد. ما در زمان حال مستحیل شدیم و در آینده نیامده برایمان همه چیز در دسترس بود. عمر کتابخانه شریعتی آن روزها از هشتاد سال عبور کرده بود. با گذر زمان، بنای کتابخانه و تاریخ آن محله حالا که به آن نگاه می‌کنم رنگی از شکوه و حسی وصف‌ناشدنی داشت. روبه‌روی کتابخانه

دمای هوای مشهد	۶۷٪ رطوبت هوا ۸°↓ ۴°↑	۶۷٪ رطوبت هوا ۸°↓ ۴°↑
امروز	صبح ۶- ۵ ظهر	صبح ۶- ۵ ظهر
فردا	عصر ۲- ۱ شب	عصر ۲- ۱ شب

اوقات شرعی مشهد

● **اذان ظهر** ۱۱:۴۳:۱۸
● نیمه شب شرعی ۲۲:۵۹:۲۰
● **غروب آفتاب** ۱۶:۴۷:۴۶
● **اذان صبح فردا** ۰۵:۱۰:۳۰
● **اذان مغرب** ۱۷:۰۷:۲۶
● **طلوع آفتاب فردا** ۰۶:۳۸:۱۸

عباس میرزا، صدرا عظم و نایب السلطنه فتحعلی شاه قاجار، بود که خبر رسید انگلیسی‌ها برای هرات دندان تیز کرده‌اند. نام آن منطقه را هم گذاشته‌اند افغانستان. منطقه‌ای که از زمان هخامنشی تا قاجار همواره وفادار به ایران و جزئی از خراسان بزرگ بود. لذا تسلط بر آن برای انگلیسی‌ها اهمیت ویژه‌ای داشت. پس عباس میرزا از طرف شاه قاجار مأمور شد هرات را از چنگ انگلیسی‌های که برای خودشان مرزهای فرضی ترسیم کرده بودند، بیرون بکشد. دولت لندن که از مأموریت عباس میرزا باخبر شد، تصمیم گرفت از طریق توافق با روسیه و تعریف مرز، تسلط خود بر هرات را رسمی و جایگاه خود را در منطقه مستحکم کند. عباس میرزا جوان اما خاطره‌فرارادتر کنجای رافراموش نکرده بود و طعم دیپلماسی نانچیبانه انگلیسی‌ها هنوز زیر پاشش به تلخی می‌زد. اودر عمر کوتاهش، از دست رفتن قفقاز را دیده بود و حقه بازی‌های انگلیس را به یادداشت. نمی‌خواست تا ریخ‌بار دیگر تکرار شود. آگاه بود و غیور. پس قبل از هر چیز، اول به سراغ عثمانی‌ها رفت و به زحمت آن‌ها را وادار به امضای معاهده برای تعیین مرزی مشترک کرد که هنوز پابرجاست. بعد به خراسان رفت و وقتی فهمید انگلیسی‌ها در حال پیشروی در افغانستان اند، حکمران سرخس را که حاکم عشق آباد امروز بود، مطیع خود کرد. خراسان بود، خواست عازم قندهار شود برای ادامه مأموریتش اما اجل مهلت نداد و در چهل و چهار سالگی از دنیا رفت و در مشهد دفن شد. بازی به‌دست پسرش محمد میرزا افتاد پسر به دنباله‌روی از راه پدر، ابتدا روابط حسنه خود با روسیه را تحکیم کرد اما به مذاق



روایت روز

یاد آن روزها که هنوز هم با ماست

کتاب فارسی کلاس اول دبستان برایمان نوستالژی است! از کتاب‌های جیبی رنگ‌ورو رفته و کاغذهای زرد شده داستان‌های پلیسی «لاسون، سامسون و ریچارد» پرویز قاضی سعید و رمان‌های قطور الکساندر دوما گرفته تا صدای تکرار نشدنی و ماندگار شادروان احمد رسول زاده که از دهان آنتونی کوئین در فیلم «عمر مختار» یا اورسن ولز در فیلم فراموش نشدنی «مردی برای تمام فصول» به گوش می‌رسد، دلمان را به درد می‌آورد! یادش به خیر «شکوه علفزار»! دلمان لک زده برای حال و هوای پر تنش فیلم «آجره نشین‌ها» و زبان فاخر فیلم «مادر» و سریال «امیرکبیر». هیچ داستانی ماند، قصه‌ظهر جمعه، به‌جامان نمی‌نشیند. دل‌تنگیم برای بوی دل‌ضعفه‌آور نم آب پاشیده بر خشت گل حیاط خانه آقاچان و نفتالین جارختخوابی مادرچان و نوای سحرانگیز شبانه جیرجیرک‌ها که در ذهنمان با تابستان و آب‌بازی و خنده و لذت دوچرخه‌سواری گره خورده است. حتی چشمانم به پوست آدم‌اس خرسی و عکس پرگردان‌های کودکانه‌ورنگ‌ورفته‌شخصیت‌های عروسکی تپل و نارنجی و دم باریک تا انیمیشن پسر شجاع و خرس مهربان که می‌افتد ته‌ذهنمان دنبال نوستالژی مرتبط با آن‌ها می‌گردیم... این همه لذت‌بردن از رنگ‌ها، تصاویر، نغمه‌ها و عطربهایی که خاطره گذشته را برایمان زنده می‌کند نشانه چیست؟ هرچند ایرانیان همواره به تمدن ریشه‌دار و تاریخ چند هزار ساله خود می‌بالند اما اصلاً تا به حال به این موضوع فکر کرده‌ایم

در این باره پیش‌تر هم نوشته‌ام؛ اما متأسفانه بزرگ‌ترین بنگاه‌های خبری ما هم ذیل همین تاکتیک خطا مشغول هدر دادن توان‌هایشان هستند. درست است که این چنین عناوینی بر روی عده‌ای اثر دارد، ولی به‌شدت ما را از رسیدن به هدف اصلی‌مان که جلب اعتماد مخاطبی

SHAHRARANEWS.IR	۲۱ شنبه ۰۳ بهمن ۱۴۰۱ ۰۱ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۸۶۵	۲۱ شنبه ۰۳ بهمن ۱۴۰۱ ۰۱ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۸۶۵
Mashhadchehreh.ir		
Photoshahr.ir		

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اول شخص

پازل دسیسه های انگلیسی با مرگ او کامل شد!

یادی از عباس میرزا که با وجود تلاش‌های بسیارش برای حفظ هرات، که در سوم بهمن ۱۲۳۵ زمینه‌های جدایی این شهر از خاک ایران فراهم شد

عباس میرزا، صدرا عظم و نایب السلطنه فتحعلی شاه قاجار، بود که خبر رسید انگلیسی‌ها برای هرات دندان تیز کرده‌اند. نام آن منطقه را هم گذاشته‌اند افغانستان. منطقه‌ای که از زمان هخامنشی تا قاجار همواره وفادار به ایران و جزئی از خراسان بزرگ بود. لذا تسلط بر آن برای انگلیسی‌ها اهمیت ویژه‌ای داشت. پس عباس میرزا از طرف شاه قاجار مأمور شد هرات را از چنگ انگلیسی‌های که برای خودشان مرزهای فرضی ترسیم کرده بودند، بیرون بکشد. دولت لندن که از مأموریت عباس میرزا باخبر شد، تصمیم گرفت از طریق توافق با روسیه و تعریف مرز، تسلط خود بر هرات را رسمی و جایگاه خود را در منطقه مستحکم کند. عباس میرزا جوان اما خاطره‌فرارادتر کنجای رافراموش نکرده بود و طعم دیپلماسی نانچیبانه انگلیسی‌ها هنوز زیر پاشش به تلخی می‌زد. اودر عمر کوتاهش، از دست رفتن قفقاز را دیده بود و حقه بازی‌های انگلیس را به یادداشت. نمی‌خواست تا ریخ‌بار دیگر تکرار شود. آگاه بود و غیور. پس قبل از هر چیز، اول به سراغ عثمانی‌ها رفت و به زحمت آن‌ها را وادار به امضای معاهده برای تعیین مرزی مشترک کرد که هنوز پابرجاست. بعد به خراسان رفت و وقتی فهمید انگلیسی‌ها در حال پیشروی در افغانستان اند، حکمران سرخس را که حاکم عشق آباد امروز بود، مطیع خود کرد. خراسان بود، خواست عازم قندهار شود برای ادامه مأموریتش اما اجل مهلت نداد و در چهل و چهار سالگی از دنیا رفت و در مشهد دفن شد. بازی به‌دست پسرش محمد میرزا افتاد پسر به دنباله‌روی از راه پدر، ابتدا روابط حسنه خود با روسیه را تحکیم کرد اما به مذاق



روایت روز

یاد آن روزها که هنوز هم با ماست

که چرا ما ایرانی‌های دهه ۵۰ و ۶۰خورشیدی تا این اندازه به حفظ گذشته در ذهنمان بها می‌دهیم و به اصطلاح نوستالژی‌هاز هستیم؟ حتی برخی با بهره‌مندی از این حس و حال ما برای خود، کسب و کاری راه انداخته و نمادهای این بازی احساسی را خرید و فروش می‌کنند. به نظر می‌رسد ایرانی‌های دهه ۵۰+ با توجه به رسیدن مردم بیشتر دنیا به نقطه اوج شکوفایی هنر و اقتصاد در آن سال‌ها و تکرار تجربه‌هایی مشابه، برای خود هویتی ثابت تعریف کرده‌اند. متولدان دهه ۷۰ به بعد هم با پایان جنگ تحمیلی و شروع دوباره روال نسبتاً عادی زندگی در کشور و آغاز پیشرفت‌شگفت‌انگیز فناوری و توزیع آن در سراسر جهان، نگرانی‌های رو به جلو دارند و بازگشت به عقب را چندان در فرآیند زندگی خود جای نداده‌اند. اما نسل میانی ۵۰ و ۶۰ که خود را نسل سوخته می‌خواند و آغاز زندگی‌اش را در شکاف تاریخی گذشته و آینده آغاز کرده، هرچند در تمامی این سال‌ها در تلاش بوده تا شیب تند آینده را روبه بالا طی کند اما ناخودآگاه در گذشته فرونشسته است، به گونه‌ای که حتی با نمادهای ساده و گاه کودکانه قدیمی، خویشتن خویش را به ریشه‌ای نامرئی متصل کرده و برای خود از این رهگذر باریک، هویتی پرشاخ و برگ ساخته است. شاید به همین دلیل و به سبب تمایل به بازگشت به اصل و ریشه، «نوستالژی» مناسب‌ترین گزینه برای نام بردن از نمادهای مورد علاقه ما باشد که این عبارت خود توصیفی دارد که به آن خواهیم پرداخت.

ادامه یادداشت

است که اعتمادش را به منابع داخلی از دست داده است. دور می‌کند. اگر قدری به ماجرا دقت کنیم، به‌سادگی به این نتیجه می‌رسیم که برجسته کردن نیات دستگاه رسانه‌ای در قالب عناوینی مثل خبر خوب لودادن عملیات است.



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- مرد بی سر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: محلنشهدا
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نماینر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره یامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کوچه

نشانی کوچه های بهشت در کلام امام باقر(ع)

مگر خودش عمل می کند که من بخواهم بشنوم و یاد بگیرم و عمل کنم؟ اگر خوب است چرا خودش به آن عمل نمی کند؟ این دو سؤال را نه با جواب که با یک سؤال می شود پاسخ داد. طلا را از میان زباله برمی داری یا می گذاری و می گذاری؟ معلوم است که طلا را برمی داریم و برمی دارد هر که بهره ای از عقل دارد. چنین نکند، میان او و دیوانه فرق نمی شود گذاشت. با کلام امام باقر^(ع) هم جواب را غنی سازی کردم که می فرماید: «سخن نیک را از هر کسی، هر چند به آن عمل نکند، فرا گیرید.» یعنی باید سخن نیکو را نیکو کنید. در گام بعد هم نیکو به عمل در آورد و رفتار را بدان زینت داد. پایان این خط سیر می شود مقام محسنین. کسانی که کار خوب را نیکو به انجام می رسانند. کسانی چنین نه تنها اجرشان نزد خداوند علیم و کریم و عادل محفوظ است که در زندگی هم خوشه چین مزرعه پرمحصول رفتار خود می شوند. عزیز می شوند و کلامشان هم حرمتی پیدا می کند که دیگران مثل نسخه شفا بخش، آن را برای زندگی خود می پیچند. ماندن در این جایگاه هم می طلبد که در شباهت به معصومین^(ع) هر روز پیش تر برویم. سود رفتاری



شاخ دار

علت خارش کف پا و احتمال گرانی جوراب

● **دردسرهای جویندگان علم**
هفته‌ای که گذشت کنکور برگزار و برای نخستین بار اعلام شد که کنکور دوبرحله‌ای است. اینکه سازوکار این کنکور دوبرحله‌ای چگونه است موضوع بحث نیست اما با جست‌وجوهای عجیب و غریبی در این زمینه روبه‌رو شدیم. عده‌ای از کاربران گویا حسابی برای زمانشان برنامه‌ریزی کرده بودند حتی ثانیه‌ها را هم نمی‌خواستند از دست بدهند، به همین دلیل «شماره صندلی کنکور کجا نوشته شده است؟» را از گوگل پرسیده بودند تا به سرعت در محل تعیین شده مستقر شوند و آینده‌ای نیک برای خود رقم بزنند. اما در نقطه مقابل آن‌ها افرادی «آیا فردا کنکور دارم؟» را جست‌وجو کرده بودند که نشان از آرامش شدید این افراد داشت، حالا این آرامش از اعتماد به نفس بود یا بی‌خیالی، نمی‌دانیم...

بازار خبرهای تقلب در کنکور هم این روزها حسابی داغ بود و با درایت مسئولان قرار شد اینترنت در نقاط برگزاری آزمون قطع شود که در نهایت تقریباً در کل شهر اینترنت قطع شد. اصلاً کاری به این موضوع نداریم که قطع اینترنت چه بلایی سر کسب و کارها آورد، حتی اینکه با این همه درایت‌باز هم سؤالات کنکور لو رفت هم به ما چه... روی صحبتمان با افراد قانون‌مداری است که قبل کنکور به دنبال «مجازات تقلب در کنکور» بودند، باید دید بعد این جست‌وجو، افراد مصمم‌تر شدند یا عطای تقلب را به لقایش بخشیدند. جست‌وجوهای عجیب کنکور را با «آیا کنکور مختلط است؟» پایان می‌دهیم. البته که قطعاً این افراد نیت خیر داشته‌اند، آن‌شاء...

دانش‌آموزان هم مثل همیشه با جست‌وجوی سؤالات



تاریخ در زیر چرخ زمان

دزفول، به عنوان یکی از پایتخت‌های معماری و شکوه هنر ایرانی- اسلامی شناخته می‌شود که در چند سال اخیر تخریب بخش‌های مهمی از بناهای باارزش در این منطقه تاریخی، قربانی ساختمان‌سازی شده و خبرگزاری ایسنا به آن واکنش نشان داده است. موضوعی که سال‌هاست در مشهد خودمان هم شاهدش هستیم و افسوس خورده‌ایم به از دست دادن بخش بسیاری از بافت تاریخی اطراف حرم مطهر رضوی و به واسطه بلندمرتبه‌سازی، ساخت‌هتل و مراکز تجاری و ...

عکس: امین نظری| ایسنا



عکس روز

